

آنتی رئالیسم و شکاکیت نسبت به جهان خارج

* حمید علایی نژاد

** سید محمد علی حجتی

چکیده

شکاکیت فلسفی درباره جهان خارج دیدگاهی معرفت‌شناختی است که ادعا می‌کند انسان علی‌الاصول نمی‌تواند نسبت به گزاره‌هایی که در مورد جهان خارج هستند معرفت داشته باشد. دسته‌ای از استدلال‌هایی که به منظور اثبات موضع شکاکانه نسبت به جهان خارج ارائه شده است، بر اساس فرضیه‌هایی شکل گرفته که به فرضیه‌های شکاکانه معروف‌اند. این فرضیه‌ها تبیینی ممکن از اوضاع جهان هستند که با درک متداول ما از آن متفاوت است. شکاک با استفاده از این امر که کسی نسبت به وقوع یا عدم وقوع شرایطی که در این فرضیه‌ها مطرح شده‌اند، معرفت ندارد، بر اساس استدلالی نتیجه می‌گیرد که کسی نمی‌تواند نسبت به هیچ گزاره‌ای در مورد جهان خارج معرفت داشته باشد. این‌گونه به نظر می‌رسد که این نوع شکاکیت تنها در جایی مطرح می‌شود که شخص به لحاظ متافیزیکی رویکردی رئالیستی در مورد جهان داشته باشد و موضع کسی که در مورد جهان خارج به رویکردی آنتی‌رئالیستی قائل است، نسبت به آن مصون است. بر خلاف این مطلب، در مقاله حاضر استدلال شده است که شکاکیت استدلالی نسبت به جهان خارج هر دو موضع متافیزیکی رئالیسم و آنتی‌رئالیسم نسبت به جهان خارج را به یکسان تهدید می‌کند و نمی‌توان برای دوری از شکاکیت نسبت به جهان خارج که تهدیدی معرفت‌شناختی محسوب می‌شود، موضع متافیزیکی آنتی‌رئالیسم را برگزید.

واژگان کلیدی: شکاکیت، فرضیه شکاکانه، جهان خارج، آنتی‌رئالیسم، رئالیسم متافیزیکی

ه
ذهن

* دانشجوی دکتری فلسفه منطق دانشگاه تربیت مدرس. hamid_alaeinejad@yahoo.com

** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول). hojatima@modares.ac.ir

تاریخ تأیید: ۹۵/۸/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۱۵

مقدمه

رویکرد معرفت‌شناختی شکاکیت در طول تاریخ فلسفه همواره وجود داشته، به نحوی امکان دستیابی انسان به معرفت را در حوزه‌ای خاص یا تمامی حوزه‌های دانش بشری زیر سؤال برده است. این رویکرد، فیلسوفان مختلف را بر آن داشته است که در برابر آن از موضع ضدشکاکانه خود دفاع کنند. فیلسوفان برای مقابله با شکاکیت یا تلاش کرده‌اند برای ردّ حداقل برخی از اشکال آن برهانی اقامه و امکان دستیابی به معرفت را اثبات کنند یا با بدیهی‌انگاشتن نادرستی شکاکیت سعی کرده‌اند از دچار شدن به آن دوری کنند. این دسته دوم همواره تلاش کرده‌اند مبانی فلسفی خود را به‌گونه‌ای اختیار کنند تا از جمله نتایج و استلزامات آن مبانی، ایجاد یا تأیید شکلی از اشکال شکاکیت نباشد. با این حال جدای از اینکه فیلسوفان چه نحوه برخوردی با شکاکیت داشته‌اند و اینکه آیا در رد شکاکیت موفق بوده‌اند یا خیر، همواره به شکلی به آن نظر داشته‌اند؛ از این رو می‌توان رویکرد شکاکانه را از جمله تأثیرگذارترین رویکردها در تاریخ اندیشه بشری دانست. با این حال برخی از فیلسوفان بر اساس این ادعا که تهدید شکاکیت تنها متوجه فیلسوفانی است که به لحاظ متافیزیکی در مورد جهان خارج رویکردی رئالیستی برگزیده‌اند، از جمله نتایج پذیرش رویکرد متافیزیکی آنتی‌رئالیسم را دوری از تهدید استدلال‌های شکاکانه در مورد جهان خارج دانسته‌اند. استدلال این فیلسوفان این‌گونه است که اگر شخص قائل به وجود جهان خارج به‌گونه‌ای مستقل از ذهن انسان نباشد، اساساً دیگر موضوع استدلال‌های شکاکانه برای او وجود ندارد؛ استدلال شکاکانه در جایی می‌تواند مطرح شود که از پیش پذیرفته باشیم جهان خارج مستقل از ما وجود دارد. در این حالت شکاک با استفاده از فاصله‌ای که میان داده‌های حسی و متعلق آنها وجود دارد، می‌تواند استدلال کند که شخص نمی‌تواند نسبت به هیچ گزاره‌ای که در مورد جهان خارج باشد، معرفت داشته باشد. در ادامه پس از بررسی استدلال‌های شکاکانه‌ای که بر اساس فرضیه‌ای شکاکانه مطرح شده و امکان معرفت را نسبت به جهان خارج منتفی دانسته‌اند، استدلال شده است که تهدید چنین استدلال‌های

شکاکانه‌ای منحصر به دیدگاه رئالیسم متافیزیکی نبوده، موضع قائلان به رویکردی آنتی‌رئالیسم را نیز به همان میزان با خطر شکاکیت مواجه می‌سازد.

الف) شکاکیت نسبت به جهان خارج

شکاکیت نسبت به جهان خارج، رویکردی فلسفی است که امکان حصول معرفت به جهان خارج را منتفی می‌داند. شکاک علی‌الاصول برای اثبات ادعای خود می‌تواند روش‌های مختلفی را به کار بگیرد. از جمله این روش‌ها اقامه برهانی بر مبنای فرضیه‌ای با عنوان «فرضیه شکاکانه» و در قالب استدلالی معتبر است. محتوای چنین فرضیه‌های شکاکانه‌ای شامل تبیینی متفاوت از جهانی است که در آن قرار داریم، با این شرط که اولاً با مجموعه تجارب معمول ما سازگار باشد؛ ثانیاً برای ما از شرایطی که به‌طور معمول از جهان پیرامون خود در نظر داریم، قابل تفکیک نباشد. امکان وقوع شرایطی که در این فرضیه‌های شکاکانه رخ می‌دهد، به همراه قبول این مطلب که اگر چنین شرایطی رخ داده باشد، قابل تشخیص و تفکیک از شرایط معمول نیست، منجر به اثبات این ادعای شکاک می‌شود که نمی‌توان نسبت به هیچ گزاره‌ای در مورد جهان خارج معرفت داشت. تلاش دکارت برای بیان شکاکیتی که در آن بتوان درباره همه چیز، از جمله جهان خارج، شک کرد در همین دسته رویکردهای شکاکانه قرار می‌گیرد. او در ابتدا بر اساس امکان وجود خطای حسی در ادراکات ما و پس از آن با توسل به تفکیک‌ناپذیری شرایط خواب و بیداری سعی می‌کند نشان دهد که ممکن است انسان نسبت به تمامی گزاره‌هایی که در موردشان ادعای معرفت دارد، بر خطا باشد؛ از این رو باید در همه چیز شک کند. او پس از آنکه عدم موفقیت مورد نظر خود را در دو تلاش اخیر نشان می‌دهد، به تشریح فرضیه‌ای می‌پردازد که به فرضیه «شیطان خبیث دکارت» معروف شده است و توسط آن اثبات می‌کند که نمی‌توان نسبت به هیچ گزاره‌ای معرفت حاصل کرد. او می‌نویسد:

... بنابراین فرض می‌کنم که ... اهریمنی شریر [و بسیار مکار و فریب‌کار] که

قدرتش از فریب‌کاریش کمتر نیست تمام توان خود را در فریفتن من به کار بسته است. می‌انگارم که آسمان [هوا]، زمین، رنگ‌ها، اشکال، صداها و تمام اشیاء خارجی دیگری که می‌بینم، فقط اوهام و رؤیاهایی باشد که این اهریمن برای صید خوش‌باوری من از آنها استفاده می‌کند. خود را چنین تصور می‌کنم که دست، چشم، گوشت، خون و هیچ یک از حواس را ندارم و به خطا خود را واجد همه آنها می‌دانم (دکارت، ۱۳۸۵، ص ۳۴).

شرایطی که تحت‌عنوان «فرضیه شیطان خبیث دکارت» شناخته می‌شود، توسط پاتنم صورت جدیدتری پیدا کرده است که به فرضیه مغزهای درون خمره (brains in a vat) مشهور شده است.*^۱ **تقریر پاتنم** از این فرضیه در فصل نخست کتاب **عقل، حقیقت و تاریخ** و در بخشی با عنوان «ذهن‌های در خمره» به این شرح است:

فرضیه مغز درون خمره: فرض کنید یک دانشمند شرور با عمل جراحی، مغز شخصی را از بدنش خارج کرده و آن را داخل خمره‌ای از مواد مغزی قرار دهد. انتهای رشته‌های عصبی این مغز به یک رایانه بسیار پیشرفته متصل است. این رایانه به‌گونه‌ای پیام‌های عصبی را به مغز می‌فرستد که مغز دچار این توهم شود که همه چیز مانند شرایط معمول است. در واقع تجربیات این مغز درست مانند وقتی است که هنوز از بدن آن شخص خارج نشده بود؛ ولی منشأ آن دیگر مانند آنچه در شرایط معمول جریان داشت، نبوده، بلکه پیام‌های عصبی است که رایانه به مغز می‌فرستد. این رایانه می‌تواند هر تجربه‌ای را در آن فرد ایجاد کند و خاطرات او را به‌گونه‌ای تغییر دهد که او فکر کند همیشه این

* در مباحث مربوط به معرفت‌شناسی معاصر تقریرهای گوناگونی از فرضیه «مغز درون خمره» ارائه شده است. برخی پاتنم را طراح این فرضیه می‌دانند؛ ولی خود او در فصل اول کتاب **عقل، حقیقت و تاریخ** عبارتی را بیان می‌کند که حاکی از وجود فرضیه «مغز درون خمره» نزد فلاسفه پیشین است. پاتنم می‌گوید: «اکنون به یک داستان علمی - تخیلی توجه کنید که توسط فلاسفه مورد بحث قرار گرفته است (... (Putnam, 1981, p.5). از سوی دیگر رابرت نوزیک نیز در بخش سوم کتاب **تبیین‌های فلسفی** به همین نوع از شکاکیت پرداخته است (Nozick, 1981, p.197). با این حال در مقاله حاضر تنها به تقریر منقح پاتنم از این فرضیه شکاکانه اشاره شده است.

وضعیت جدید را داشته است. چنین وضعیتی می‌تواند نه تنها برای یک فرد، بلکه برای تمام انسان‌ها وجود داشته باشد. ... در این حالت، برای مثال، هنگامی که دو فرد با یکدیگر صحبت می‌کنند، در واقع نه گوشی وجود دارد که بشنود و نه دهانی که صحبت کند و نه حتی صدایی که انتقال یابد، بلکه تنها توسط رایانه‌ی هوشمند پیام‌های الکتریکی میان خمره‌هایی که مغز آن‌دو درونش قرار دارد جا به جا می‌شود (Putnam, 1981, pp.5-6).

شایان توجه است، فرضیه‌های شکاکانه اختصاص به دو مورد اخیر نداشته، به گونه‌های مختلفی قابل بیان است. نکته‌ای که در هر فرضیه شکاکانه باید مورد توجه قرار گیرد، وجود تبیینی از جهان است که با مجموعه ادراکات حسی انسان سازگار بوده و در عین حال از درک معمول ما نسبت به جهان خارج متفاوت باشد. این تبیین متفاوت به گونه‌ای است که ما شهوداً نمی‌توانیم وقوع یا عدم وقوع آن را تشخیص دهیم. شکاک با استفاده از برهان نشان می‌دهد که فرض معرفت‌داشتن نسبت به گزاره‌ای دلخواه که در مورد جهان خارج باشد، به همراه قبول اینکه نسبت به وقوع یا عدم وقوع فرضیه شکاکانه معرفت نداریم، ناسازگار است و بنابراین نمی‌توانیم نسبت به هیچ گزاره‌ای در مورد جهان خارج معرفت داشته باشیم. در واقع اگر نسبت به گزاره‌ای در مورد جهان خارج معرفت داشته باشیم، براساس اصل بستار معرفتی (the principle of closure) نتیجه می‌شود، می‌دانیم مغزی درون خمره نیستیم؛ زیرا اگر مغزی درون خمره باشیم، دیگر نمی‌توانیم نسبت به آن گزاره معرفت داشته باشیم. از آنجاکه هر گزاره‌ای را می‌توان به جای گزاره فوق قرار داد، نتیجه می‌شود که نسبت به هیچ گزاره‌ای در مورد جهان خارج معرفت نداریم (Brueckner, 1994, pp.827-828). اگر گزاره‌نمای P را گزاره‌ای دلخواه در مورد جهان خارج در نظر بگیریم، علیه معرفت نسبت به جهان خارج استدلال شکاکانه زیر را خواهیم داشت:

اگر نسبت به P معرفت داشته باشم، می‌دانم که مغزی درون خمره نیستم.

من نمی‌دانم که مغزی درون خمره نیستم.

بنابراین من نسبت به P معرفت ندارم.

رویکردهای متفاوتی در مورد استدلال‌هایی مانند استدلال فوق، وجود دارد؛ اما در مقاله حاضر فرض بر این است که این استدلال معتبر می‌باشد و قبول موضع متافیزیکی رئالیسم طرح چنین استدلالی را ممکن می‌کند. با این حال در مورد استدلال‌های شکاکانه به صورت استدلال فوق چند نکته حائز اهمیت وجود دارد که به اختصار به آنها اشاره می‌شود: نکته اول اینکه نباید گمان شود خود این ادعا که نمی‌توان نسبت به هیچ گزاره‌ای در مورد جهان خارج معرفت داشت، معرفتی نسبت به جهان خارج و از این رو خودمتناقض (Self-contradictory) است. این ادعا که نتیجه استدلال‌های شکاکانه است، در واقع ادعایی در مورد قابلیت‌های شناختی فاعل شناسا و نه جهان خارج است؛ از این رو خودش شامل ادعای خودش نمی‌شود. باید توجه داشت که اگر کسی ادعا کند که نسبت به هیچ گزاره‌ای نمی‌توان معرفت داشت، در واقع ادعای خود را نقض کرده است؛ زیرا به فرض صدق ادعایش، آن گزاره شامل خودش نیز می‌شود و نتیجه می‌دهد که در مورد خود آن گزاره نیز معرفت ندارد. در نتیجه این گزاره که نسبت به هیچ گزاره‌ای نمی‌توان معرفت داشت، قابل قبول نیست. البته شکاک در اینجا می‌تواند ادعا کند که درست است که نسبت به خود این گزاره معرفت نداریم، ولی در باور به اینکه نسبت به هیچ گزاره‌ای نمی‌توان معرفت داشت، موجه هستیم. در این حالت ادعای او دیگر مستلزم نقض خودش نیست (فیومرتون، ۱۳۹۰، ص ۲۰۱-۲۰۲). اما ادعای رویکرد شکاکیت در مورد جهان خارج اصلاً شامل خودش نمی‌شود و در نتیجه قبول آن مستلزم نقض خودش نیست. خود این گزاره که ما نمی‌توانیم نسبت به هیچ گزاره‌ای در مورد جهان معرفت کسب کنیم، معرفتی نسبت به جهان نیست، بلکه نتیجه‌ای بر اساس و در مورد قوای شناختی انسان است؛ از این رو ادعای شکاک را نمی‌توان خودمتناقض در نظر گرفت. نکته دیگر اینکه نباید شک در صدق جمله «من مغزی درون خمره هستم» را معادل با شکاکیت نسبت به جهان خارج دانست. در شرایط معمول وقتی نسبت به گزاره‌ای شک می‌کنیم، یعنی توجیهی قابل قبول در اختیار نداریم که صدق یا کذب آن را به ما نشان دهد. در این شرایط برای برطرف شدن شک خود نسبت به آن گزاره باید

در پی یافتن توجیهی مناسب باشیم. حال ممکن است پس از انجام بررسی، توجیهی قابل قبول برای صدق یا کذب آن گزاره به دست آوریم یا اینکه توجیهی به دست آوریم که نشان دهد اساساً امکان کسب معرفت نسبت به آن گزاره خاص وجود ندارد. هیچ‌یک از حالاتی که ذکر شد - چه اینکه توجیهی برای قبول صدق یا کذب فرضیه مغز درون خمره نداشته باشیم و چه اینکه توجیهی داشته باشیم که بیان کند نمی‌توان نسبت به صدق یا کذب فرضیه شکاکانه معرفت داشت - به معنای شکاکیت نسبت به جهان خارج نیست. فرضیه مغز درون خمره، توصیف شرایطی است که با درک شهودی حاصل از درون‌نگری (Introspection) ما نسبت به قوای ادراکی و متعلقات ادراکمان سازگار است و به خودی خود نتیجه‌ای در بر ندارد. این فرضیه بدان معناست که منطقیاً ممکن است اوضاع جهان آن‌گونه باشد که پاتنم در فرضیه مغز درون خمره شرح داده است. از آنجایی که دلیل و معیاری بیرون از ذهن نداریم تا به وسیله آن در مورد وقوع و یا عدم وقوع فرضیه مغز درون خمره قضاوت کنیم، توجیهی نداریم تا بر اساس آن ادعا کنیم می‌دانیم که مغزی درون خمره نیستیم و در واقع نمی‌دانیم که مغز درون خمره نیستیم. شکاک از نتیجه اخیر به‌عنوان مقدمه‌ای برای استدلال خودش استفاده می‌کند و نتیجه می‌گیرد که نمی‌توان نسبت به هیچ گزاره‌ای که در مورد جهان خارج باشد، معرفت داشت. نکته دیگری که در مورد نتیجه استدلال شکاکانه باید به آن توجه شد، در مورد معنای عبارت «نمی‌توان» در نتیجه‌ای است که شکاک از آن استدلال می‌گیرد. استدلال شکاک به این شکل است که ابتدا فرض می‌کند نسبت به گزاره دلخواهی در مورد جهان خارج معرفت داریم. این فرض مستلزم آن است که من بدانم مغزی درون خمره نیستیم؛ ولی من نمی‌دانم که من مغزی درون خمره نیستیم؛ بنابراین نتیجه می‌شود که من نسبت به آن گزاره دلخواه نیز معرفت ندارم. از آنجاکه آن گزاره کاملاً دلخواه و بدون هیچ شرطی انتخاب شده است، نتیجه می‌شود که من نمی‌توانم نسبت به هیچ گزاره‌ای در مورد جهان خارج معرفت ندارم. در اینجا ممکن است به نظر برسد، شکاک هنوز اثبات نکرده است که من «نمی‌توانم» نسبت به هیچ گزاره‌ای در مورد جهان خارج

معرفت داشته باشم. اما باید توجه داشت که معنای مورد نظر شکاک از عبارت «نمی‌توان» یا «ممکن نیست»، معنای منطقی این عبارات نیست. وجود جهانی که در آن بتوان میان تجربه‌ای که حاکی از وجود ماهیاتی واقعی باشند و تجربیاتی که در اثر القای یک رایانه ایجاد شده باشند تمایز قائل شد، منطقاً ممکن است؛ به این معنا که منطقاً ممکن است من دارای قوای شناختی‌ای متفاوت نسبت به آنچه در جهان بالفعل وجود دارد، باشم و در آن جهان ممکن بتوانم شرایط معمول را از شرایطی که در فرضیه مغز درون خمره توصیف می‌شود، تفکیک دهم؛ بنابراین ادعای شکاک تنها در مورد جهان بالفعل و هر جهانی که در آن مانند جهان بالفعل نتوان شرایط معمول را از شرایط مغز درون خمره تشخیص داد، برقرار است؛ در استدلال شکاکانه به‌طور ضمنی فرض شده است که در جهان بالفعل توانایی این تشخیص وجود ندارد.

پاسخ‌های مختلفی به رویکرد شکاکیت فلسفی نسبت به جهان خارج ارائه شده است. در یک دسته‌بندی کلی می‌توان نحوه مواجهه فیلسوفان را با مسئله شکاکیت نسبت به جهان خارج در یکی از سه دسته زیر جای داد:

۱. استدلال‌هایی که تلاش می‌کنند نشان دهند ما می‌دانیم که مغزی درون خمره نیستیم؛ برای مثال پاتنم سعی می‌کند نشان دهد که با قبول رویکرد برون‌گرایی معنایی (Semantical externalism) فرضیه‌های شکاکانه‌ای مانند فرضیه «مغز درون خمره»، خود-متناقض بوده و از این‌رو وقوع‌شان غیرممکن است (Putnam, 1981, p.15). همچنین رویکرد مور در برخورد با شکاکیت را نیز می‌توان در این دسته قرار داد. او از اینکه ما شهوداً نسبت به گزاره‌هایی که در مورد جهان هستند معرفت داریم، نتیجه می‌گیرد، جملات حاکی از فرضیه‌های شکاکانه، کاذب هستند (Luper, 2011, p.421)؛
۲. استدلال‌هایی که وقوع فرضیه‌های شکاکانه را ممکن می‌دانند، ولی ادعا می‌کنند که معرفت‌نداشتن نسبت به وقوع آنها منجر به قبول شکاکیت نسبت به جهان خارج نمی‌شود؛ برای مثال اگر کسی اصل بستار معرفتی را معتبر نداند، در عین اینکه قبول می‌کند نسبت به وقوع یا عدم وقوع فرضیه شکاکانه معرفت ندارد، به‌نحو سازگاری

معرفت نسبت به گزاره‌هایی که در مورد جهان خارج هستند را ممکن می‌داند؛
 ۳. استدلال‌هایی که مبانی متافیزیکی طرح رویکرد شکاکیت فلسفی را رد می‌کنند.
 به نظر می‌رسد شکاکیت تنها هنگامی قابلیت طرح دارد که فرد به لحاظ متافیزیکی
 رویکردی رئالیستی را در مورد جهان پذیرفته باشد و در نتیجه اگر قائل به موضعی
 آنتی‌رئالیستی باشیم، از خطر شکاکیت مصون خواهیم بود. در ادامه نشان داده شده است
 که، برخلاف آنچه بیان شد، قبول موضعی آنتی‌رئالیستی فرد را از مشکل شکاکیت
 نسبت به جهان خارج نمی‌رهاند. برای این منظور ابتدا توضیحی مختصر در مورد
 رویکردهای رئالیسم و آنتی‌رئالیسم ارائه شده، پس از آن به بیان استدلالی در جهت
 اثبات ادعای اخیر پرداخته شده است.

ب) آنتی‌رئالیسم و شکاکیت

شکاکیت فلسفی نسبت به جهان خارج، به معنایی که بیان شد، مبتنی بر پیش‌فرض
 رویکرد متافیزیکی رئالیسم (Metaphysical realism) است که بدون آن اساساً امکان
 طرح نخواهد داشت. توضیح اینکه در یک دسته‌بندی کلی می‌توان دیدگاه‌های
 متافیزیکی موجود در مورد جهان خارج* را به سه دسته‌ی ۱. رئالیسم مستقیم**
 (Direct realism)، ۲. رئالیسم غیرمستقیم (Indirect realism)، ۳. رویکرد
 آنتی‌رئالیسم (Anti-realism) تقسیم نمود. ادعای اصلی رئالیست‌ها این است که آنچه
 مورد ادراک حسی انسان قرار می‌گیرد، اشیای فیزیکی هستند که واقعاً و مستقل از ذهن
 ما موجودند؛ با این تفاوت که رئالیسم مستقیم ادعا می‌کند که آنچه ما ادراک می‌کنیم،
 خود اشیای فیزیکی و ویژگی‌های آنها هستند؛ درحالی‌که بنا بر ادعای رئالیسم

* منظور از «جهان خارج» در اینجا تنها متعلقات ادراکات حسی است.

** عدم ترجمه واژه Realism به «واقع‌گرایی» به دلیل جلوگیری از خلط دو مفهوم متمایز
 Realism و Actualism بوده است؛ از این رو به‌ناچار برای ترجمه Anti-realism نیز از عبارت
 «آنتی‌رئالیسم» استفاده شده است.

غیرمستقیم ادراک ما از اشیای فیزیکی به واسطه ادراک داده‌های حسی‌ای (Sense-data) انجام می‌شود که وابسته به ذهن انسان هستند، ولی در اثر همان اشیای فیزیکی ایجاد شده‌اند. در واقع ادعای رئالیست‌ها را می‌توان به دو ادعای متمایز تقسیم کرد: ۱. متعلق ادراک حسی وجود دارد؛ ۲. وجود متعلق ادراک حسی به گونه‌ای مستقل از وجود انسان و ادراکات، افکار و زبان اوست (Schantz, 2011, p.477). شایان ذکر است، قبول رویکرد رئالیسم مستقیم به بیان فوق در نقطه مقابل شکاکیت نسبت به جهان خارج قرار ندارد؛ زیرا این نوع رئالیسم برخلاف دیدگاه معرفت‌شناختی شکاکیت، دیدگاهی متافیزیکی در مورد جهان خارج است. با این حال طبیعی به نظر می‌رسد، کسی که به رویکرد رئالیسم مستقیم قائل است، موضعی ضدشکاکانه نیز اتخاذ کند؛ از این رو می‌توان برای اشاره به چنین رویکرد ضدشکاکانه‌ای عنوان رئالیسم معرفت‌شناختی (Epistemological realism) را در نظر گرفت تا اولاً، با رویکرد متافیزیکی رئالیسم خلط نشود؛ ثانیاً، بتوان توسط آن به رویکرد کسانی که موضعی در مقابل شکاکیت دارند اشاره کرد. باین وجود بر عهده قائل به رویکرد رئالیستی است که از موضع خود در برابر شکاکیت دفاع کند و به نحوی نشان دهد که چگونه متعلق بی‌واسطه تجربه‌های انسان همان اشیای فیزیکی در جهان خارج هستند که وجودی مستقل از انسان دارند.

قائلان به رئالیسم غیرمستقیم اغلب بر اساس پذیرش انتقاداتی که به رویکرد رئالیسم مستقیم وارد شده است، ناگزیر به قبول این دیدگاه شده‌اند؛ برای مثال از جمله مشکلات رئالیسم مستقیم، چگونگی تبیین ادراکاتی است که هیچ منشأ بیرونی و فیزیکی ندارند. ادراکات شخصی را در نظر بگیرید که بر اثر مصرف داروی روان‌گردان یا نوعی بیماری دچار توهم شده است و چیزهایی را ادراک می‌کند که هیچ شیء فیزیکی خارجی عامل ایجاد آن نیست. در چنین مواردی ادعای رئالیست‌های غیرمستقیم این است که رویکرد رئالیسم مستقیم از توضیح موفقیت‌آمیز چنین مواردی

عاجز است.* بنا بر ادعای رئالیست‌های غیرمستقیم ما تنها با داده‌های حسی به‌طور مستقیم ارتباط داریم، نه با جهانی فیزیکی که مستقل از ما وجود دارد. در این رویکرد جدای از اینکه ما جهان را چگونه ادراک کنیم، توصیفی یکه و حقیقی از آن وجود دارد که مستقل از هر آنچه ما ادراک می‌کنیم، برقرار است؛ به این معنا که ممکن است من در باور به گزاره‌ای در مورد جهان خارج کاملاً موجه باشم؛ ولی صرف موجه بودن من، صدق جمله‌ای را که حاکی از آن گزاره است، تضمین نمی‌کند. از جمله لوازم قبول این دیدگاه متافیزیکی قبول نظریه مطابقت صدق است. بر اساس این نظریه، یک جمله صادق است، اگر محتوای آن یا گزاره‌ای که بیان می‌کند، مطابق با واقع باشد.* با این حال وجود همین فاصله میان آنچه ادراک می‌شود و متعلق آن در رویکرد رئالیسم غیرمستقیم باعث می‌شود که با مشکل شکاکیت نسبت به جهان خارج مواجه شویم. در واقع قبول رویکرد هستی‌شناختی و متافیزیکی رئالیسم در مورد جهان خارج، منجر به این مطلب می‌شود که در اتخاذ موضع معرفت‌شناختی خود به موضع شکاکیت سوق داده شویم. همین که شکاک نشان دهد بر اساس قبول رویکرد متافیزیکی رئالیسم نمی‌توان در مورد وجود جهان خارج اظهار نظری کرد، رویکرد شکاکانه خود را اثبات کرده است؛ بنابراین فیلسوف قائل به این رویکرد، برای فرار از شکاکیت باید به‌نحوی توضیح دهد و مبرهن سازد که چگونه می‌توان در مورد جهان خارج معرفت داشت. از جمله دلایلی که برخی از فیلسوفان را بر آن داشته است که دیدگاه متافیزیکی آنتی‌رئالیسم را در مورد جهان خارج برگزینند، همین مشکل شکاکیت است. رویکرد آنتی‌رئالیسم مدعی است، اشیای فیزیکی مستقل از ذهن وجود ندارند؛ بلکه واقعیت،

* برای مشاهده برخی از اشکالات وارد بر رئالیسم مستقیم و پاسخ‌های آن، ر.ک: Brown, 1992.

** باید توجه داشت که علی‌الاصول می‌توان تقریری از رویکرد رئالیسم را در مورد جهان خارج پذیرفت و در عین حال به نظریه صدق مطابقت قائل نبود؛ اما دیدگاه رئالیسم متافیزیکی که در مقاله حاضر مورد نظر است، به‌گونه‌ای است که معیار صدق جملات را همین مطابقت محتوای آن با جهانی که مستقل از ما انسان‌ها وجود دارد، معرفی می‌کند؛ از این رو نظریه مطابقت صدق از جمله لوازم رویکرد رئالیسم متافیزیکی دانسته شده است.

حداقل تا اندازه‌ای، وابسته به ذهن انسان است. البته باید توجه داشت که رویکرد آنتی‌رنالیسم خود به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شود که از جمله این دیدگاه‌ها می‌توان به دیدگاه ایدئالیست‌ها (Idealists)، پدیده‌گرایان (Phenomenalists)، کانتی‌ها (Kantians) و قراردادگرایان (Constructivists) اشاره نمود. فصل مشترک تمامی این رویکردها این است که به نحوی وجود واقعی «مستقل از ادراک حسی انسان» را منتفی دانسته‌اند؛ اما از آنجاکه تفاوت میان دسته‌های نام‌برده مورد توجه مقاله حاضر نیست، همگی را ذیل عنوان آنتی‌رنالیسم قرار داده، واژه «آنتی‌رنالیسم» را برای اشاره به آن رویکرد متافیزیکی به کار می‌بریم که متعلقات ادراک حسی انسان را به تمامی مستقل از او نمی‌داند. آنتی‌رنالیست‌ها برای فرار از شکاکیت، هستی‌شناسی متفاوتی را ارائه می‌دهند که با درک متعارف ما از جهان فاصله‌ای بسیار دارد؛ بنابراین رویکرد متافیزیکی آنتی‌رنالیسم را می‌توان نوعی موضع ضدشکاکانه در نظر گرفت. درواقع می‌توان چنین گفت که قبول موضع متافیزیکی آنتی‌رنالیسم مسئله شکاکیت را حل نمی‌کند، بلکه امکان طرح آن را از میان بر می‌دارد و درواقع آن را «منحل» می‌کند. بسیاری از فیلسوفان معاصر به این نکته اشاره کرده‌اند؛ برای مثال مک‌گین به‌عنوان یک فیلسوف رنالیست در مقاله «استدلالی پیشینی به نفع رنالیسم» می‌نویسد: رنالیسم به‌گونه اجتناب‌ناپذیری امکان شکاکیت در مورد معرفت ما نسبت به گزاره‌هایی که بیان می‌کنیم را مطرح می‌کند... درحالی‌که رویکرد غیررنالیستی از چنین امری اجتناب می‌کند (McGinn, 1979, p.115). رایت نیز همین نکته را بیان می‌کند (Scruton, Wright, 1976, p.225). اگر اشیای فیزیکی چیزی به جز ترکیبی از داده‌های حسی نباشند، دیگر شکاکیت در مورد اینکه آیا این اشیا همان‌گونه که برای ما به نظر می‌رسند، وجود دارند یا خیر یا اینکه آیا اساساً این اشیا و به تبع آن جهان خارج، وجود دارند یا خیر، مطرح نخواهد بود.

بنا بر آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد شکاکیت نسبت به جهان خارج، به‌عنوان پیش‌فرض، رویکرد متافیزیکی رنالیسم را نسبت به جهان خارج پذیرفته است و درواقع

این شکاکیت در جایی مطرح می‌شود که از پیش پذیرفته باشیم جهانی مستقل از اذهان وجود دارد که ذهن می‌تواند یا علی‌الاصول باید بتواند نسبت به آن معرفت کسب کند. اکنون پرسش اساسی این است که آیا قبول و اتخاذ رویکرد آنتی‌رنالیستی ما را از مواجه شدن با شکاکیت می‌رهاند؟ به بیان دیگر آیا رویکردهای متافیزیکی آنتی‌رنالیسم و معرفت‌شناختی شکاکیت با یکدیگر ناسازگارند، به نحوی که اگر کسی موضع آنتی‌رنالیسم را برگزیند، علی‌الاصول شکاکیت در مورد او مطرح نشود؟ ممکن است گمان شود به این دلیل که آنتی‌رنالیست اساساً وجود جهان خارج را نمی‌پذیرد، شکاکیت در مورد جهان خارج نیز برای او مطرح نخواهد بود؛ اما باید توجه داشت که ادعای رویکرد آنتی‌رنالیسم متضاد ادعای رویکرد رنالیسم و در واقع این ادعاست که جهان خارج «مستقل از ما» موجود نیست (Harman, 1997, p.123)؛ اما در مورد اینکه جهان خارج وجود دارد، شکی ندارد. به بیان دیگر آنتی‌رنالیست می‌پذیرد که برای مثال درختی در جهان خارج روبه‌روی ما قرار دارد، اما ادعای او این است که وجود آن درخت، مستقل از ذهن ما نیست. در واقع ادعای آنتی‌رنالیسم به‌طور کلی این است که وجود جهان خارج حداقل تا اندازه‌ای وابسته به اذهان و ادراک ماست (Searle, 1997, p.40)؛ بنابراین علی‌الاصول می‌تواند نسبت به آنچه مورد ادراک حسی او واقع می‌شود و به آن جهان خارج گفته می‌شود، شکاک باشد.

به منظور پاسخ به پرسش فوق، ابتدا ادعای اصلی شکاک را مورد توجه قرار می‌دهیم. ادعای شکاک این بود که ما نمی‌توانیم نسبت به هیچ گزاره‌ای در مورد «جهان خارج» معرفت داشته باشیم. اگر کسی نسبت به جهان خارج رنالیست باشد، متعلق عبارت «جهان خارج» را همه اشیائی در نظر می‌گیرد که مستقل از من وجود دارند و منشأ ادراکات من نیز هستند. از دیدگاه قائلان به رنالیسم، جهان خارج منشأ ادراکات انسان است که به‌گونه‌ای بی‌واسطه یا باواسطه مورد ادراک او قرار می‌گیرد و بنابراین علی‌الاصول می‌توان نسبت به وجود آن شکاک بود. در این حالت، شکاک به‌واسطه همین دوگانگی و فاصله‌ای که میان ذهن من و جهان مستقل از من وجود دارد و نیز

عدم توانایی من در تشخیص و تفکیک میان شرایط متفاوتی که ممکن است در جهان برقرار باشد، ادعای خود را اثبات خواهد کرد؛ بنابراین ممکن است به نظر برسد، اگر کسی رویکردی آنتی‌رنالیستی را برگزیند، اساساً جهان خارجی، به معنای مورد نظر شکاک، برای او مطرح نیست که بتواند در مورد آن موضعی شکاکانه اتخاذ نماید. با قبول رویکرد آنتی‌رنالیستی و برداشتن فاصله میان ادراکات و جهان واقع، دیگر استدلال‌های شکاکانه‌ای که رنالیست‌ها را تهدید می‌کرد، از جمله استدلال شکاکانه‌ای که توسط فرضیه مغز درون خمره ارائه شده است، منتج نخواهند بود. با این حال این ادعا که قبول رویکرد آنتی‌رنالیستی با قبول شکاکیت نسبت به جهان خارج ناسازگار است، نادرست بوده، قبول رویکرد آنتی‌رنالیستی مشکل شکاکیت نسبت به جهان خارج را حل نمی‌کند.* برای اثبات این ادعا استدلالی به شکل زیر ارائه می‌شود:

در حالت کلی هر فاعل شناسا در مورد اینکه جهان خارج مستقل از ما وجود دارد، به حصر عقلی سه موضع ممکن را می‌تواند اتخاذ کند و بیان کند:

الف) من می‌دانم که جهان خارج مستقل از ما وجود دارد؛

ب) من می‌دانم که جهان خارج مستقل از ما وجود ندارد؛

ج) من نمی‌دانم که جهان خارج مستقل از ما وجود دارد یا خیر.

حال اگر شخصی موضع «الف» را که متناظر با قبول رنالیسم متافیزیکی است، بپذیرد شکاک می‌تواند بر اساس فرضیه شکاکانه مغزی درون خمره، استدلالی همانند استدلال شکاکانه پاتنم را ارائه کند و نتیجه دلخواه خود را اثبات نماید. حالت دوم این است که شخص موضع «ب» را داشته باشد. این موضع را می‌توان متناظر رویکرد متافیزیکی آنتی‌رنالیسم دانست. در این حالت دیگر استدلالی مشابه حالت قبل نمی‌تواند

* تلاشی متفاوت از روش مقاله حاضر برای اثبات سازگاری قبول رویکرد شکاکیت و آنتی‌رنالیسم دامت در Winkler, 1985, p.13 قابل مشاهده است. همچنین بروکنر با ارائه فرضیه‌ای شکاکانه به شکل دیگری نشان می‌دهد که قبول رویکرد آنتی‌رنالیسم مشکل شکاکیت را حل نمی‌کند. (Brueckner, 2011)

شخص را با خطر شکاکیت تهدید کند. نکته اصلی فرضیه‌هایی مانند فرضیه شکاکانه مغز درون خمره این است که با استفاده از فاصله‌ای که میان داده‌های حسی شخص و علت وجود آن داده‌ها وجود دارد، شرایطی سازگار با ادراکات شخص را توصیف می‌کند که با توجه به امکانات شناختی شخص قابل تشخیص و تفکیک از شرایط معمول نباشد. ولی در حالت «ب» چنین فاصله‌ای وجود ندارد و در نتیجه فرضیه مغز درون خمره کارساز نخواهد بود؛ بنابراین باید فرضیه شکاکانه دیگری برای این حالت در نظر گرفت. برای این منظور فرضیه‌ای شکاکانه با نام «ذهن فیلترشده» به بیان زیر ارائه می‌شود:

فرض کنید محتوای حالات ذهنی انسان که در اثر ادراکات داده‌های حسی برای او به وجود می‌آید، دارای مشخصه‌ای به نام A باشد که تعیین کند آن ادراک خاص چگونه ایجاد شده است؛ برای مثال محتوای حالت ذهنی من در باور به اینکه یک رایانه مقابل من است، شامل مشخصه‌ای باشد که تعیین کند منشأ ادراک مربوط به آن باور شیئی در جهان خارج، خود ذهن و یا هر چیز دیگری است. حال فرض کنید ذهن من از ابتدا به گونه‌ای دست‌کاری شده است که از ادراک این مشخصه A ناتوان باشد. به تسامح* می‌توان بیان کرد، ذهن من در برابر ادراک این مشخصه فیلترشده است. در این شرایط با توجه به اینکه ذهن من همواره این چنین بوده، علی‌الاصول نمی‌توانم میان دو حالت ذهن فیلترشده و فیلترنشده تمایزی را تشخیص دهم و تصویری نیز در مورد چگونگی کیفیت ادراک هنگامی که ذهن من فیلتر نشده است، نخواهم داشت. در نتیجه می‌توان بیان کرد که من نسبت به اینکه ذهن من فیلتر نشده است، معرفت ندارم.

* کاربرد عبارت «به تسامح» برای اشاره به این نکته است که فیلترشدن ذهن را به گونه‌ای مستلزم یا مبتنی بر فیزیکی دانستن آن در نظر نگرفته‌ایم؛ جدای از اینکه چه نوع وجودی برای ذهن در نظر بگیریم، دارای مجموعه توانایی‌ها و کارکردهایی است که ممکن است به نحوی تغییر کند یا فاقد برخی از آنها شود.

باید توجه داشت که آنتی‌رنالیسم رویکردی متافیزیکی در مورد جهان خارج است؛ اما در مورد ماهیت خود ذهن محدود به ادعا یا تصویری خاص نیست. در واقع جدای از اینکه چه موضعی را در مورد خود ذهن بپذیریم، می‌توانیم قائل به تقریرهای متفاوتی از آنتی‌رنالیسم باشیم. فرضیه «ذهن فیلترشده» توصیفی از شرایطی است که منطقیاً ممکن است برای «ذهن» و خود «فرایند ادراک» حادث شده باشد. اما بر اساس این فرضیه، اگر چنین شرایطی رخ داده باشد، نمی‌توان نسبت به رخداد آن معرفت پیدا کرد. اگرچه شخص آنتی‌رنالیست نمی‌پذیرد که جهان خارج می‌توانست به گونه‌ای متفاوت از آنچه ادراک می‌شود، باشد، علی‌الاصول در مورد اینکه خود ذهن منطقیاً می‌تواند به گونه‌ای دیگر باشد مخالفتی ندارد. اکنون با استفاده از فرضیه ذهن فیلترشده می‌توان استدلالی شکاکانه برای کسی که به حالت «ب» قائل است، ارائه داد.

فرض کنید P گزاره‌ای دلخواه باشد که بر اساس ادراکی خاص به دست آمده باشد؛ برای مثال ادراک یک درخت را در نظر بگیرید که با عبارت «یک درخت مقابل من است» بیان می‌شود.* اگر شخصی رویکردی آنتی‌رنالیستی داشته باشد و نسبت به اینکه یک درخت مقابل اوست، معرفت داشته باشد، از جمله استلزامات این معرفت این است که او بداند مغزی فیلتر شده نیست؛ زیرا قبول موضع متافیزیکی غیررنالیستی این نتیجه را به همراه دارد که آنچه او «درخت» می‌نامد، حاصل کارکردهای ذهنی اوست و ناشی از هویتی که مستقل از او در جهان خارج وجود داشته باشد، نیست؛ اما منطقیاً ممکن است چنین نباشد و او به دلیل عدم ادراک مشخصه‌ی A نسبت به منشأ ادراک خود معرفت نداشته باشد. در واقع می‌توان بیان کرد که هر تبیینی که او از شرایط صدق

* باید توجه داشت که شخص قائل به حالت «ب» بیان نمی‌کند که درختی در جهان خارج در برابر من است، بلکه بسته به تبیین خود از این ادراکات و موضع آنتی‌رنالیستی خاص خود معنای عبارت را به گونه‌ای دیگر در نظر خواهد گرفت؛ برای مثال ممکن است گزاره‌ای را که بیان می‌کند، به مجموعه‌ای از گزاره‌هایی تحویل دهد که بیانگر داده‌های حسی فرد هستند. تلاشی در همین راستا در Ayer, 1963 قابل مشاهده است.

گزاره‌ی اخیر در نظر داشته باشد، برگرفته از دیدگاه آنتی‌رنالیستی اوست و بر اساس حالتی که در «ب» بیان شد، مستلزم آن است که او بداند جهان خارج مستقل از ما وجود ندارد. اکنون استدلال شکاکانه ۲ به صورت زیر قابل ارائه است:

▪ اگر من نسبت به گزاره P معرفت داشته باشم، می‌دانم که مغزی فیلترشده نیستم.

▪ من نمی‌دانم که مغزی فیلترشده نیستم.

▪ بنابراین من نسبت به گزاره P معرفت ندارم.

از آنجاکه گزاره P کاملاً به دلخواه انتخاب شده است، نتیجه می‌شود که من نسبت به هیچ گزاره‌ای در مورد جهان خارج معرفت ندارم. با توجه به استدلال شکاکانه ۲ ملاحظه می‌شود که شکاکیت نسبت به جهان خارج حتی برای شخصی که قائل به رویکرد متافیزیکی آنتی‌رنالیسم نیز باشد، امکان طرح دارد و چنین فردی همچنان با تهدید شکاکیت نسبت به جهان خارج روبه‌روست. اما ممکن است کسی نه حالت «ب»، بلکه حالت «ج» را متناظر با قبول رویکرد آنتی‌رنالیسم بداند. در ادامه مشخص شده است جدای از اینکه شخص آنتی‌رنالیست کدام یک از حالات «ب» و «ج» را بپذیرد، شکاکیت در مورد او مطرح خواهد بود. اگرچه در ظاهر ممکن است پذیرش موضع «ج» همان ادعای شکاکیت در مورد جهان خارج به نظر برسد، تفاوتی مهم با آن دارد که نیازمند توضیح است. در موضع «ج» شخص بیان نمی‌کند که «نمی‌توانم» نسبت به جهان خارج معرفت داشته باشم، بلکه صرفاً بیان می‌کند که در حال حاضر و تاکنون نتوانسته‌ام چنین معرفتی کسب کنم. در اینجا سه حالت وجود دارد:

حالت اول. او ادعا کند می‌داند که هیچ‌گاه نمی‌تواند نسبت به وجود جهان خارج

معرفت داشته باشد؛ واضح است که در این حالت موضع او شکاکانه است؛

حالت دوم. او ادعا کند می‌داند که علی‌الاصول می‌تواند نسبت به جهان خارج

معرفت داشته باشد، ولی این معرفت تا کنون محقق نشده است. بر اساس استدلالی

می‌توان نشان داد که این موضع به‌ناچار به شکاکیت می‌انجامد. فرض کنید در زمانی

این شخص نسبت به جهان خارج معرفت پیدا کند. این معرفت از دو حال بیرون نیست: در آن زمان یا می‌داند که جهان خارج مستقل از او وجود دارد یا می‌داند که جهان خارج مستقل از او وجود ندارد. هر کدام از این دو حالت که رخ دهد، بر اساس آنچه در مورد حالات «الف» و «ب» گفته شد، به‌ناچار با تهدید استدلال شکاکانه مواجه خواهد شد؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد که این حالت نیز از مواجهه با شکاکیت مصون نیست؛

حالت سوم. او ادعا کند نمی‌داند که می‌تواند نسبت به جهان خارج معرفت داشته باشد یا خیر. در این حالت فرد ممکن است اساساً هیچ‌گونه ادعای دانایی در مورد هیچ گزاره‌ای نداشته باشد. با این حال اگرچه استدلال‌های شکاکانه بیان شده در مورد این حالت کارایی ندارند، قبول این حالت بیانگر نوعی شکاکیت پیرهونی* است که نه تنها معرفت در مورد جهان، بلکه امکان حصول معرفت در سایر حوزه‌های معرفتی را نیز متفی می‌کند. در واقع او در این حالت جدای از اینکه کدام موضع متافیزیکی در مورد جهان را بپذیرد- اگر اساساً موضعی را بپذیرد- ادعای شکاکیت را پذیرفته است. نتیجه اینکه اتخاذ موضع متافیزیکی آنتی‌رنالیسم نمی‌تواند خطر طرح ادعای شکاکانه نسبت به جهان خارج را حذف کند.

* شکاکیت پیرهونی (Pyrrhonian Skepticism) در نتیجه فعالیت‌های فلسفی پیرون الیس (۳۶۰-۲۷۰ ق.م) شکل گرفته است. از نظر او انسان نمی‌تواند در مورد حقیقت چیزی بداند و نباید در مورد اشیا ادعای دانایی بکند و در موردشان حکم کند. نظر غالب در شکاکان یونان باستان این چنین بوده است که موضع شکاکیت نه به‌عنوان وسیله و مرحله‌ای برای رسیدن به یقین، بلکه به‌عنوان توصیف وضع واقع قابل قبول است (Vogt, 2015, pp.2-3). این شکاکان همواره خود را در جست‌وجوی حقیقت می‌دانسته‌اند؛ از این رو هنگامی که ادعا می‌کردند نسبت به هیچ چیز نمی‌توان معرفت داشت، بدون اینکه دست‌کم در نگاه اول، دچار ناسازگاری شوند، می‌پذیرفتند که به خود همین ادعا نیز معرفت ندارند. در واقع، چنان‌که سکستوس امپریکوس بیان می‌کند موضع پیرونی‌ها این نیست که ادعا کنند نمی‌توان به حقیقت دست یافت، بلکه ادعای ایشان این است که هنوز به حقیقت دست نیافته‌اند و همواره در حال جست‌وجو و بررسی هستند (Bett, 2011, p.405).

نتیجه گیری

شکاکیت نسبت به جهان خارج رویکردی معرفت‌شناختی است که اساساً امکان حصول معرفت در مورد جهان خارج را منتفی می‌داند. دسته‌ای از استدلال‌های شکاکانه با استفاده از فرضیه‌ای شکاکانه و توسط استدلالی منطقاً معتبر اثبات می‌کنند که نمی‌توان نسبت به هیچ گزاره‌ای در مورد جهان خارج معرفت داشت. عموماً این‌چنین به نظر می‌رسد که قبول رویکرد متافیزیکی رئالیستی در مورد جهان خارج فرد را ناگزیر می‌کند به نحوی با مشکل شکاکیت مواجه شود؛ درحالی‌که رویکرد آنتی‌رئالیسم با حذف وجود مستقل جهان خارج از خطر مواجهه با شکاکیت مصون است و به همین دلیل نسبت به رویکرد رئالیستی مقبول‌تر است. تلاش نگارنده در مقاله حاضر در جهت اثبات این مطلب بود که اگرچه نمی‌توان با استفاده از فرضیه‌های شکاکانه‌ای چون فرضیه مغز درون خمره ادعای شکاکیت را در مورد قائلان به رویکرد متافیزیکی آنتی‌رئالیسم اثبات کرد، تا فرضیه‌های شکاکانه دیگری مانند فرضیه شکاکانه مغز فیلترشده می‌توان نشان داد که شکاکیت در مورد رویکرد آنتی‌رئالیسم نیز قابل طرح است؛ ازاین‌رو رویکرد متافیزیکی آنتی‌رئالیسم از این جهت ارجحیتی نسبت به رویکرد رئالیسم ندارد و قبول آن منجر به دفع خطر شکاکیت نسبت به جهان خارج نمی‌شود.

منابع و مأخذ

۱. دکارت، رنه؛ تأملات در فلسفه اولی؛ ترجمه احمد احمدی؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۸۵.
۲. فیومرتون، ریچارد؛ معرفت‌شناسی؛ ترجمه جلال پیکانی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۹۰.
3. Ayer, J. A.; *The Foundations of Empirical Knowledge*; New York: ST Martin Press, 1963.
4. Bett, R.; "Pyrrhonian Skepticism"; *The Routledge Companion to Epistemology*, Ed. Sven Bernecker and Duncan Pritchard, New York: Routledge, 2011, pp.403-413.
5. Brown, H. I.; "Direct Realism, Indirect Realism, and Epistemology"; *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol.52, No.2, 1992, pp.341-363.
6. Brueckner, A.; "The Structure of the Skeptical Argument"; *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol.54, No.4, 1994, International Phenomenological Society, pp.827-835.
7. ____; "Idealism and Scepticism"; *Theoria*, , Oxford: Blackwell, vol.77, 2011, pp.368-371.
8. Harman, G.; "Pragmatism and Reasons for Belief"; in *Realism/ Antirealism and Epistemology*, ed. Christopher B. Kulp; New York: Rowman & Littlefield Publishers.1997, pp.123-148.
9. Luper, Steven; "Cartesian Skepticism"; *The Routledge Companion to Epistemology*, ed. Sven Bernecker and Duncan Pritchard; London and New York: Routledge, 2011, pp.414-424.
10. McGinn, C.; "An a Priori Argument for Realism"; *The Journal of Philosophy*; Vol.76, No.3, 1979, pp.113-133.
11. Nozick, R.; *Philosophical Explanations*; Cambridge: Harvard University Press, 1981.
12. Putnam, H.; "Brains in a Vat"; in *Reason, Truth and History*; Cambridge: Cambridge University Press, 1981, pp.1-21.
13. Schantz, R.; "Skepticism And Anti-Realism"; *The Routledge Companion to Epistemology*, ed. Sven Bernecker and Duncan Pritchard; New York: Routledge, 2011, pp.477-487.

14. Scruton, R., Wright, C.; "Truth Conditions and Criteria"; Proceedings of the Aristotelian Society; Supplementary Volumes; Vol.50, 1976, pp.193-245.
15. Searle, J., R.; "Does the Real World Exist?"; in Realism/Antirealism and Epistemology; ed. Christopher B. Kulp; New York: Rowman & Littlefield Publishers, 1997, pp.15-52.
16. Vogt, K.; "Ancient Skepticism"; The Stanford Encyclopedia, ed. Edward N. Zalta, in=
<http://plato.stanford.edu/archives/fall2015/entries/skepticism-ancient/>. URL 2015.
17. Winkler, K. P.; "Scepticism and Anti-Realism"; Mind; New Series, Vol.94, No.373, 1985, pp.36-52.

